

روزی آقای به اسم شمشادیان برای پرو لباسش به مغازه می آید و وقتی که من نبودم، دفتر چهارم را می بیند و با خودش می برد. آدرسش را گیر آوردم و راه افتادم دنبال دفتر چهارم. در سینما پیدایش کردم و همان جا با فرد دیگری آشنا شدم به اسم مرتضوی. دفترم پیش او بود و گفت که از آن برای نوشتن مطالب در مجله شان استفاده کرده اند. ظاهراً به کارشان می آمد. قرار شد از این به بعد چیزهایی را که می نویسم، برای چاپ در مجله در اختیارشان بگذارم.»

«اولین جشنواره فیلم فجر در مشهد»

حضورش در این وادی که پررنگ تر می شود، دغدغه هایش نیز جدی تر می شود که یکی از آن ها برگزاری جشنواره فیلم فجر در مشهد به صورت هم زمان با تهران است. پور حسین اولین مسئول روابط عمومی جشنواره فیلم فجر در مشهد و در واقع بنیان گذار این اتفاق است. ماجرا نیز از این قرار است که برای انجام یک مصاحبه به تهران می رود. معاون سینمایی وزیر ارشاد را ملاقات و درخواستش را مطرح می کند. عملاً اتفاقی نمی افتد تا اینکه مدتی بعد در مشهد دوباره او را می بیند و پیگیر تقاضایش می شود. این مرتبه همه چیز امیدوارانه تر پیش می رود. در قدم بعدی با استاندار و فرماندار هم مصاحبه می کند و در نهایت می رود سراغ مدیرکل فرهنگ و ارشاد اسلامی. پافشاری هایش بالاخره جواب می دهد و خودش را به سمت مسئول روابط عمومی جشنواره فیلم فجر منصوب می کنند. حالا او به تهران می رود. فیلم ها را انتخاب می کند. قراردادها را می بندد. هنرپیشه ها و سران مرتبط و تهیه کننده ها را به مشهد دعوت می کند و سرانجام برای اولین بار در تاریخ سینمای ایران، جشنواره فیلم فجر در مشهد برگزار می شود.

«سینما شهرقصه گلشهر»

حالا، داستان، داستان یک سینمای گلشهر است؛ داستانی که خوب شروع می شود، اما خوب ادامه پیدا نمی کند و خوب تمام نمی شود. همه چیز برمی گردد به سال ۷۳؛ «تجربه و سابقه خوبی پیدا کرده بودم. دلم می خواست برای شهر خودم کاری انجام بدهم. راه افتادم و به کوچه پس کوچه های مشهد سرک کشیدم. دنبال جایی بودم که به سرمایه ام بخورد. وارد گلشهر که شدم، متوجه شدم هر جایی که امکانش وجود داشته، مسجد، سالن ورزشی یا هر جای دیگری، یک عده از اهالی دوره جمع شده اند و در همان سالنی که به نوعی پاتوقشان بوده است، یک تلویزیون و یک دستگاه ویدئو گذاشته اند و دارند فیلم های بروسلی و جکی چان را نگاه می کنند. جالب اینکه برای دیدنش، پول هم پرداخت می کردند.»

دیدن چنین صحنه هایی مملو از علاقه و ظرفیت، باعث می شود که پور حسین راهش را به سمت اداره ارشاد کج کند و خواستار ساخت یک سینما در گلشهر شود.

«سینما شهرقصه از هویزه برتر بود»

بعد از اینکه می تواند وجود این علاقه مندی در بین اهالی گلشهر را به وزارت ارشاد ثابت کند، خودش شال و کلاه می کند و به سراغ بنگاه های املاک می رود. یک باشگاه ورزشی را پیدا می کند که از قضا جان می دهد برای سینما شدن. او ادامه ماجرا را این گونه تعریف می کند: «سالن را قولنامه کردم. مجدد به ارشاد رفتم. گفتم که فلان ملک را خریده ام و می خواهم سینما بسازم. آن ها هم مخالفتی نکردند. گفتند برو بساز! گمان نمی کردند که من تا این حد در انجام خواسته ام جدی باشم اما من کارم را شروع کردم. سه باب مغازه ای را که جلوی سالن بود، خراب کردم. هیچ کس هم مانع نشد؛ نه شهرداری و نه نهاد دیگری. سینما را در عرض سه ماه تمام و کمال با بهترین امکانات و تجهیزات ساختم. نما را شیشه سکوریت کار کردم. بهترین آپارات را هم وارد کردم. از وزارت ارشاد آمدم برای بازدید. آن موقع دیدند اگر بگویند ما خبر نداریم، کار بیخ

پیدا می کند. این بود که برای سینما پروانه صادر کردند. در چه سینمای ما مطلوب شد. در چه سینما هویزه اما عادی بود.»

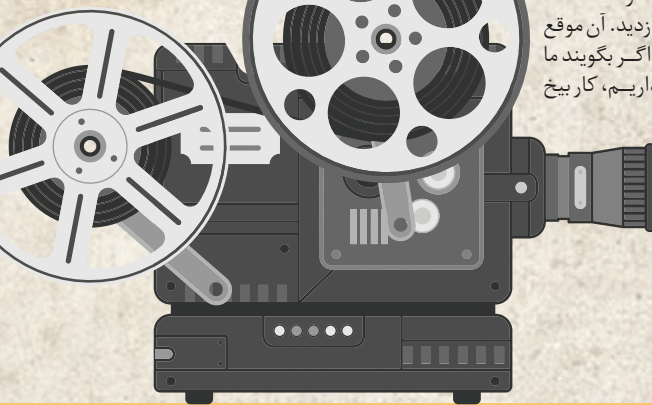
«سینمایی که روز افتتاحیه پلمب می شود»

قرار بر این می شود که هفته آینده سینما افتتاح شود. او می گوید: «تمام مسئولان را دعوت کردم. از شهردار و فرماندار گرفته تا استاندار. روز افتتاح سینما، شهرداری تازه متوجه شد مثل اینکه جدی دارد اتفاق هایی می افتد. از منطقه ۵ شهرداری مشهد آمدند و سینما را پلمب کردند؛ همان صبح روز افتتاحیه! پروانه ساخت و پایان کار می خواستند که ماند اشتیم. تا آن موقع کسی از ما چیزی نخواست بود. من اجازه ساخت سینما را از ارشاد داشتم و طبق همان کار کرده بودم. یک ساعت بعد شهردار آمد. من اصلاً به روی خودم نیاردم. به احدی لو ندم که سینما را پلمب کرده اند. در پشتی سینما را باز کردم. وسایل پذیرایی هم منظم و مرتب تدارک دیده شده بود. شهردار آمد. شهردار منطقه وقتی فهمید که شهردار آمده است، بدون کوچک ترین سروصدایی پلمب را باز کرد و همه چیز به سرعت روبه راه شد و مطابق میل پیش رفت.»

«پهن کردن فرش قرمز برای دانش آموزان»

حالا، او از روزی می گوید که مدارس، استقبال چشمگیری از سینما کردند؛ روزی که صندلی های سالن پر می شود و برای اینکه سایر دانش آموزان هم جایی برای نشستن داشته باشند، برایشان فرش قرمز پهن می کنند: «وقتی سینما شهرقصه را راه انداختم، رفتم سراغ تک تک مدارس محل و به آن ها گفتم که ما سینما را برای شما راه انداخته ایم. جالب اینکه مدارس هم دوست داشتند از سینما استفاده کنند اما می گفتند پول پرداخت بلیت سینما را نداریم. از طرف دیگر وزارت ارشاد می گفت اگر قرار به پخش فیلم برای مدارس است، باید قبلاً محتوای فیلم تأیید شود.»

او اما گوشش به این حرف ها بدهکار نبوده. می رود سراغ مدرسه ای که بیشترین تعداد دانش آموز را دارد. با مدیرش صحبت می کند. دعوتشان



می کند به سینما و می گوید که پولی از آن ها نمی گیرد. ادامه می دهد: «صبح فردا ساعت ۷، آپاراتچی سینما به من زنگ زد و گفت تعداد زیادی دانش آموز آمده اند به سینما. گفتم آن ها مهمان های من هستند و به داخل راهنمایی شان کن. سالن سینما شهرقصه در مجموع ۲۲۰ صندلی داشت. تعداد بچه ها اما ۳۰۰ نفر بود. برای اینکه همه، جایی برای نشستن داشته باشند، فرش قرمزی را که برای روز افتتاحیه خریده بودیم، پهن کردیم وسط سالن و بقیه بچه ها آنجا نشستند.» می خندد و صحبت هایش را این گونه ادامه می دهد: «در عرض مدت کوتاهی، تمام خوراکی های بوفه تمام شد. فروش بوفه سینما در کل زمانی که دایر بود، به اندازه آن روز نرسید. بعد از ظهر هم از صدقه سر تبلیغ دانش آموزان، خانواده هایشان به سینما آمدند. استقبالشان طوری بود که به لحاظ مالی، جبران آن بلیت های رایگان را برایشان کرد. از فردای آن روز مدارس دیگر برای اینکه بچه هایشان را به سینما بیاورند، باید نوبت می گرفتند. ما تا چند ماه بچه های تمام مدارس گلشهر را مجانی به سینما آوردیم. آموزش و پرورش هم در طول چهار سالی که من

مسئول آنجا بودم، نه اعتراض کرد، نه تشکر، نه تنبیه و نه تشویق. تمام دانش آموزان، مشتری سینما شهرقصه شده بودند.»

«واگذاری سینما»

روزهای خوب شهرقصه این گونه سپری می شود تا اینکه فکرهای جدیدی به سر پور حسین می زند. او می گوید: «بعد از این اتفاق، استارت درامدزایی سینما خورده بود. دیدم دارد خوب می فروشد. به انجام یک کار بزرگ تر ترغیب شدم. با خودم گفتم چرا یک مجتمع سینمایی نسازم؟ در نهایت کوی طلاب را از بین تمام زمین هایی که امکان احداث چنین مجموعه ای را داشت، انتخاب کردم. بعد نشستیم حساب و کتاب کردم و دیدم اگر این مجموعه در کوی طلاب بر سر مسیر سینما شهرقصه ساخته شود، سینمای گلشهر دیگر جذابیتی نخواهد داشت. این بود که شهرقصه را واگذار کردم به شخصی.» و درست بعد از اینکه شهرقصه به کس دیگری واگذار می شود، از روزهای او جش هم فاصله می گیرد. او می گوید: «مالک جدید سینما شروع به پخش فیلم های غیر مجاز (بدون رعایت حق کپی رایت) می کند و باعث می شود که آن را پلمب کنند. جالب این بود که ارشاد، مجوز داده بود اما چون خیلی از سینما داران و اهالی سینما از پخش غیر مجاز فیلم ها شکی بودند، دیدند برایشان دردسر می شود و مجوز را لغو کردند.»

در پی این ماجرا قرار می شود سینما شهرقصه را واگذار کنند به سینمای جوان ایران در تهران اما عملاً اتفاقی نمی افتد. در همین گیرودار شخص سومی هم پیدا می شود و با هدف ایجاد یک فضای غالب تجاری، سینما را می خرد اما باز، آش همان آش است و کاسه همان کاسه. تغییری در وضعیت سینما شهرقصه رخ نمی دهد. خلاصه، سینما تخریب می شود و در حال حاضر هم کوچک ترین اثری از آن باقی نیست.

«اگر قصد بازسازی سینما را دارید، بسم...»

پایان بخش صحبت های پور حسین که تمام عمرش را صرف خدمت به هنر شهر و دیارش کرده است، از این قرار است: «ای کاش شهرداری منطقه ۵، حالا که درها به روی هنر باز شده است، از آن دفاع کند و مثل سابق اجازه بدهد که سینما، سینما بشود. باور کنید اگر مالک سینما به شهردار منطقه ۵ مراجعه کند و بگوید که متعهد می شود این چیزی را که تخریب کرده است، بازسازی کند و سینمای شهرقصه را از نو راه بیندازد، نه تنها شهردار مجوز صادر می کند، بلکه خود من قول می دهم که اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی، تمام مخارج تجهیزات آنجا را تقبل می کند، پس آقای مالک! اگر قصد سینما سازی داری، بسم...»

هیچ وقت فکر

نمی کردم

سینما دار، مسئول

سینما یا صاحب

سینما بشوم ولی از

کودکی با چنین

جوی اخت شدم

و باقی قدم هایم را

در مسیر سینما

برداشتم

